

معنای طلاق از دیدگاه فرد مطلقه: یک مطالعه کیفی پدیدارشناسانه

شکوه نوایی نژاد^۱، رزگار محمدی^۲، یوسف کریمی^۳ و عفت فلاح^۴

تاریخ پذیرش: ۹۶/۶/۳

تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۸

چکیده

زیربنایی‌ترین بعد در شکل‌گیری هر پدیده‌ای معانی ذهنی است. معنایی که فرد مطلقه برای طلاق قائل است بعدی مهم در ساختار این پدیده است. در این راستا هدف از این پژوهش مطالعه کیفی معنای طلاق، از دیدگاه فرد مطلقه و مقایسه دیدگاه مردان و زنان طلاق گرفته در این زمینه است. از میان روش‌های پژوهش کیفی روش پدیدارشناسی برای انجام پژوهش بکار گرفته شده است. ۲۵ نفر (۱۳ زن و ۱۲ مرد) به‌وسیله نمونه‌گیری هدفمند و با استراتژی نمونه‌گیری معیار انتخاب شدند تا اشباع داده‌ها، مصاحبه‌ها ادامه یافت. برای گردآوری داده‌ها از مصاحبه نیمه ساختار یافته استفاده شد. هم‌چنین، برای تحلیل دیدگاه شرکت‌کنندگان از روش تحلیل مضمون استفاده شده است. یافته‌های پژوهش شامل دو مضمون اصلی ادراک معانی طلاق و ابعاد معنایی طلاق بود؛ مضمون ادراک معنایی طلاق به سه خرده مضمون معنای رهایی بخشی طلاق، آخرین چاره بودن طلاق و بار منفی معنایی طلاق تقسیم شد. در مضمون ابعاد معنایی طلاق به سه خرده مضمون معنای اجتماعی، معنای شخصی و معنای جنسیتی طلاق پرداخته شده است؛ مردان و زنان دارای تجربه‌ای یکسان در زمینه معنای طلاق بودند، اما در چگونگی تجربه آن‌ها تفاوت‌هایی وجود داشت. با توجه به پیامدهای طلاق، زنان این پدیده را بیش‌تر منفی معنا کردند. بنابراین، با توجه به نتایج پژوهش می‌توان گفت که طلاق پدیده‌ای چندمعنایی و چندبعدی است که متأثر از شخص، جنسیت، شرایط اجتماعی و فرهنگی فرد می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: طلاق، معنای طلاق، فرد مطلقه، پدیدارشناسی.

^۱ - استاد گروه مشاوره دانشگاه خوارزمی تهران.

^۲ - دکتری مشاوره دانشگاه شهید چمران اهواز.

^۳ - دانشجوی دکتری مشاوره دانشگاه علامه طباطبائی.

^۴ - دانشجوی دکتری مشاوره دانشگاه آزاد اسلامی واحد تنکابن.

پیشگفتار

بر اساس آمار ثبت‌احوال کشور، در سال ۹۳ به ازای هر ۴/۴ مورد ازدواج در کشور یک مورد طلاق به ثبت رسیده و این در حالی است که سال ۹۲ به ازای هر پنج مورد ازدواج یک مورد طلاق به ثبت می‌رسید. بنابراین، بر اساس آمارها رشد نرخ طلاق در کشور با گذشت زمان افزایش یافته و نگران‌کننده است (برگرفته از آمارهای سایت ثبت‌احوال کشور). طلاق پیامدهای منفی فراوانی از قبیل خطر فزاینده آسیب روانی، میزان تصادف‌های اتومبیل منجر مرگ، شیوع فزاینده بیماری جسمی، خودکشی، خشونت، قتل برای زوجین و خطر افسردگی و خودکشی، انزوا و شایستگی پایین، مشکلات تندرستی و عملکرد تحصیلی پایین برای فرزندان دارد (Gottman, 1994; quoted by Birditt, Brown, Orbuch, & McIlvane, 2010). طلاق، سلامت روانی و فیزیکی زنان، مردان و فرزندان آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد (Clarke-Stewart & Brentano, 2006; translate by Sadeghi et al, 2010). بیش‌تر پژوهش‌های داخلی طلاق به علل و عوامل متفاوت طلاق در جامعه پرداخته است که به عوامل متنوع شخصی، اقتصادی، ارتباطی، اجتماعی و فرهنگی اشاره کرده‌اند (Rahimi, 2010; Zargar & Neshat dust, 2007; Dehghani & Nazari, 2010; Javadi & Javadi, 2011; Honaryan & Yunesi, 2011; Naeimi, 2011; quoted by Fuladi & Shah nemati, 2015). بخشی دیگر از پژوهش‌های طلاق، به پیامدهای طلاق برای زنان، مردان و کودکان پرداخته‌اند (Sadr Alashrafi et al, 2012; Karami, 2005; Haydari, 2003; Akhvan, 2009). در پژوهش اخوان تفتی (Akhvan Tafti, 2003) آسیب‌پذیری زنان از پیامدهای اجتماعی طلاق بیش‌تر بوده است. نگرانی زنان از آینده اقتصادی خود در مورد فرزندان‌شان و گفته مردم، بیش‌تر از مردان بوده است. مردان و زنان هر دو از ازدواج دوباره بیزار بوده‌اند و هم زنان و هم مردان احساسی مشابه از رها شدن پس از طلاق، خوش‌بینی نسبت به آینده، تمایل نداشتن به مشورت با دوستان درباره جدایی‌شان و تفاهم نداشتن با همسر داشته‌اند. در پژوهش سیف (Sayf, 2004) زنان مطلقه در مقایسه با مردان مطلقه شرایط حادث‌تر اجتماعی را در زمان طلاق تجربه می‌کنند. بدین معنی که آن‌ها با احساس طرد شدگی، سردی و سرزنش بیش‌تری از سوی اطرافیان نزدیک روبه‌رو هستند. در نهایت، پژوهش سیف (Sayf, 2004) نشان داد که پیامدهای طلاق از نظر اقتصادی اجتماعی، روانی و عاطفی بین زنان مطلقه مقیم ایران در هریک از سه مرحله (پیش، حین و پس) از طلاق نامطلوب‌تر از مردان ایرانی است. نتایج نشان داده‌اند که افراد مطلقه دارای مقدار بهزیستی، نشانه‌های درماندگی و خودپنداره ضعیف‌تر هستند؛ به گونه‌ای که تمامی ابعاد کیفیت زندگی (سلامت فیزیکی، روان‌شناختی و روابط اجتماعی و محیطی) زنان مطلقه به گونه‌ای معنادار کم‌تر از زنان غیر مطلقه بود (Hafarian, Aghaei, Kajbaf, & Kamkar, 2009). مشکلات عاطفی در آغاز برای مردان

شدیدتر به نظر می‌رسد، اما برای زنان استمراری بیش‌تر دارد؛ درحالی‌که هردوی آن‌ها در سال نخست پس از طلاق؛ عزت‌نفس پایین؛ سردرگمی نقش؛ خشم؛ اضطراب؛ تردید و افسردگی را تجربه می‌کنند و زنان دو برابر بیش‌تر از مردان احتمال دارد که دچار افسردگی شوند (Mcknight, 2009). آماتو (Amato, 2014) بر این باور است افرادی که طلاق را تجربه کرده‌اند، با کشمکش‌های متعدد فردی و بین فردی مواجه‌اند.

پژوهش‌های اندکی تاکنون به بررسی تجربه طلاق و معنای آن از دیدگاه فردی که طلاق را تجربه کرده است، پرداخته‌اند؛ درحالی‌که تجربه جدایی و طلاق در زوجین اغلب دارای معانی گوناگون مربوط به واقعیت‌های پیش، حین و پس از آن است. گومز-دیاز (Gómez-Díaz, 2011) در مصاحبه عمیق با زنان مطلقه به این نتیجه رسید که آن‌ها احساسات و عواطف تجربه شده خود را مانند یک داستان دردناک بازگو می‌کنند. آبابه (Abebe, 2015) در بررسی تجربه زیسته زنان روستایی مطلقه اتیوپی نشان داد که برخی از داستان‌های زنان مصاحبه شونده، نشان از طرد اجتماعی است و بسیاری از مشارکت‌کنندگان به دلیل طلاق تحت درمان قرار گرفته‌اند. آن‌ها پس از طلاق از نظر اجتماعی دوستان متأهل خود را از دست داده‌اند و احساس شرم می‌کردند که ازدواجشان بادوام نبوده و خیلی وحشت‌زده به ایجاد ارتباط با دوستان قدیمی می‌پرداختند. مرقاتی خویی و همکاران (Merghati -Khoei et al, 2013) در پژوهشی به شکل کیفی با عنوان درک تجربه پس از طلاق در زنان با به این نتیجه رسیدند که زنان مطلقه در جامعه با چالش‌هایی روبه‌رو می‌شوند و از مهم‌ترین دغدغه‌های کشف‌شده میان زنان مشارکت‌کننده، تبعیض جنسیتی به دنبال تغییر وضعیت تأهل، ناپذیرا بودن و به حاشیه رانده شدن زن به دنبال طلاق بود. از پژوهش‌های کیفی گذشته در مورد تجربه طلاق (Merghati -Khoei et al, 2013; Mohammad pur, 2014; Fasayee & Isari, 2012; Enayat Zade, 2009; Abebe, 2015; Gómez-Díaz, 2011; Sharma, 2011) می‌توان برداشت کرد که تجربه زیسته فرد از پدیده طلاق دارای اهمیت است. تجربه طلاق تحت تأثیر جنسیت می‌باشد، به گونه‌ای که زنان تجربیات جنسیتی بیش‌تری پس از طلاق دارند. هم‌چنین، تجربه طلاق تحت تأثیر بستر اجتماعی و فرهنگی شخص مطلقه قرار دارد. پژوهش‌های کیفی گذشته در مورد تجربه طلاق، کم‌تر به معنای ادراک‌شده فرد مطلقه از طلاق پرداخته و بیش‌تر به تجربه پیامدهای پس از طلاق پرداخته‌اند. هم‌چنین، بیش‌تر این پژوهش‌ها به تجربه زنان از پدیده طلاق پرداخته‌اند و مشارکت‌کنندگان آن‌ها بیش‌تر زن بوده‌اند. این پژوهش برای پرکردن شکاف پژوهش‌های گذشته در پی بررسی معنای فرد مطلقه از تجربه طلاق با رویکرد کیفی بوده است و در کنار مشارکت‌کنندگان زن از مشارکت‌کنندگان مرد نیز برای مقایسه معانی تجربه آنان استفاده کرده است. با توجه به رشد آمارهای طلاق در کشور و پیامدهای فراوان طلاق بویژه برای زنان مطلقه و تجربه متفاوت آن‌ها از طلاق با مردان و معنای شخصی تجربه طلاق در بافت

جنسیتی، فرهنگی و اجتماعی برای فرد مطلقه، سؤال اصلی این پژوهش این است که معنای طلاق از دیدگاه فرد مطلقه چیست؟

مبنای نظری پژوهش

در این مطالعه روش بکاررفته، روش کیفی است. روش کیفی پدیده‌ها را همان گونه که رخ داده‌اند، در وضعیت طبیعی‌شان کشف می‌کند و آن‌ها را برحسب معانی که مردم برای آن قائل‌اند درمی‌یابد (Swanson, 2004). پژوهش کیفی که مبتنی بر یک طرح پژوهش است، برای گفته‌های شرکت‌کنندگان به‌عنوان یک منبع اعتباری دانش که ارائه‌کننده تجارب‌شان از پدیده مورد مطالعه هستند، ارزش قائل بوده است و برای نیل به تجربه ذهنی شرکت‌کنندگان مناسب است. از این رو، از میان رویکردهای متعدد پژوهش کیفی برای بررسی تجربه طلاق، رویکرد پدیدارشناسی^۱ برگزیده شد. پدیدارشناسی از فلسفه اروپای قرن بیستم ریشه گرفته است و درگیر بکار بردن توصیف انبوه و تحلیل‌های محصور به تجربه زندگی برای درک معانی ایجادشده از راه به تجسم درآوردن ادراک است. پدیدارشناسی به واسطه در معرض گذاشتن فرضیه‌های واقعی درباره راههای فهمیدن، به درک عمیق‌تر زندگی روزمره کمک می‌کند. به بیان دیگر، گفته‌های پدیدار شناختی، شبیه گفته‌های فلسفی آشکارا و ضروری اظهار می‌شود. آن‌ها داده‌های جدید نیستند، اما حتی اگر جدید هم نباشند، بازم می‌توانند مهم و روشنگر باشند (Sokolowski, 2000). در پدیدارشناسی واقعیت از راه تجربه تجسم یافته ادراک می‌شود. تحلیل‌های پدیدار شناختی برای تسخیر معانی و ویژگی‌های مشترک و یا ماهیت یک تجربه یا واقعه بکار گرفته می‌شوند. در حقیقت، واقعه به‌عنوان یک هستی مجرد، تنها از راه ادراک تجسم‌یافته، ذهنی و قابل‌فهم هستند. ما از راه تجربه درونی در هر فضا و زمانی معنا خلق می‌کنیم (Starks, & Brown Trinidad, 2007). پژوهش پدیدارشناسی پاسخ این سؤال را جستجو می‌کند: «ساختار و ماهیت تجربه یک پدیده به وسیله مردم چیست؟» (Swanson, 2004). هسته پژوهش پدیدارشناختی بر این باور است که در ورای توصیف‌های گوناگون ارائه شده از واقعیت به وسیله افرادی که آن پدیده را تجربه کرده‌اند، یک ساختار اساسی یا ماهیت مشترک وجود دارد. این ماهیت می‌تواند کشف گردد و در سراسر فرایند پژوهش ایجاد ارتباط کند، کشف ساختار تجربه نیاز به این دارد که محقق معنای تجربه شخص را مشخص کند تا توصیفی کامل از آن را فراهم سازد. از توصیفات فردی، معانی کلی و فراگیر در عبارات، ماهیت ساختارهای تجربه مشتق می‌شوند (Thines, 2015; Moustakas, 1994).

¹ - phenomenology

کلانتری، روشن فکر و جواهری (Kalantari, Ravshanfekr & Javaheri, 2011) در پژوهشی با مرور سه دهه پژوهش‌های علل طلاق در ایران به این نتایج دست یافتند که حدود ۵۴/۷ درصد این پژوهش‌ها با روش پیمایشی انجام شده است که بیش‌ترشان بررسی عوامل اجتماعی طلاق بوده‌اند، حدود ۱۴/۳ درصد این پژوهش‌ها با روش آزمایشی انجام شده‌اند که بیش‌تر پژوهش‌های روان‌شناختی بوده‌اند، باقی‌مانده پژوهش‌ها حدود ۱۰ درصد با مطالعه اسنادی و ۷ درصد با روش میدانی انجام گرفته‌اند که نشان از کاربرد پایین روش‌شناسی کیفی (برخی از مطالعات میدانی و اسنادی ممکن است با روش کیفی انجام شده‌اند) به نسبت روش‌شناسی کمی (حدود ۷۰ درصد پژوهش‌ها) دارد. از جانبی دیگر روش گردآوری داده‌ها در این پژوهش‌ها ۸۳/۳ درصد با پرسش‌نامه بوده است (روش گردآوری داده‌ها در پژوهش‌های کمی) و تنها حدود ۱/۱ درصد به‌وسیله مصاحبه (روش گردآوری داده‌ها در پژوهش‌های کیفی) انجام گرفته است که نشان از کاربرد پایین روش‌شناسی کیفی به نسبت روش‌شناسی کمی در بررسی علل طلاق بوده است؛ بنابراین ضرورت انجام مطالعات بیش‌تر کیفی در زمینه طلاق احساس می‌شود.

به دلیل این‌که طلاق، ازدواج، خانواده و روابط صمیمانه بخش‌هایی جدایی‌ناپذیر از زندگی روزمره هستند، پدیدارشناس‌ها اعتقاد دارند که باید به‌عنوان پدیده‌ای در آن بافت در همسایگی، خانه، زمان شام و ناهار، در طول مراسمات و تشریفات مورد مطالعه قرار بگیرد. پدیدارشناس‌ها بر این باورند که پدیده موردنظر، صرف‌نظر از این‌که چه پدیده‌ای است، باید درجایی که به‌گونه طبیعی وجود دارد و از نقطه نظر خود انجام دهنده آن مورد بررسی قرار بگیرد. در پژوهش خانواده که دارای دیدگاه‌های چندگانه است، این بدان معناست که باید دیدگاه‌های گوناگون را توصیف کرده و در نظر بگیرد و یا صریحاً کار خود را به‌عنوان امری که محدود به دیدگاه یک شخص در مورد این‌که چطور یک خانواده یا زوج عمل می‌کنند اطلاق کنید (Sprenkle, & Piercy, 2005).

پژوهش‌های بسیاری در داخل و خارج از کشور به دنبال پاسخگویی به این سؤال بوده‌اند که چرا برخی از ازدواج‌ها به طلاق می‌انجامند؟ یک شیوه برای پاسخ دادن به این سؤال استفاده از روش پژوهش‌های کیفی با افراد برای پی بردن به تجربه آن‌ها در مورد طلاق است. در پژوهش‌های گذشته علل و پیامدهای طلاق به شکل کمی و تجربه افراد مطلقه از پدیده طلاق و سازگاری با آن به شکل کیفی نشان داده شده است، اما ادراک طلاق و معنای آن به شکل کیفی کم‌تر در پژوهش‌های گذشته انجام شده است. در صورتی که کرسول (Creswell, 2013) اظهار می‌کند که مطالعه عمیق معنای پدیده‌ها با روش کیفی امکان‌پذیر است. درحالی‌که پژوهش‌های کمی به مطالعه گستره پدیده می‌پردازد. از سویی دیگر، معنای پدیده از راه رویکرد پدیدارشناسی بررسی می‌شود (Moustakas, 1994). پژوهش‌های گذشته گستره علل و پیامدهای طلاق را در افراد نشان

داده‌اند اکنون نیاز است به مطالعه عمیق معنای طلاق در افرادی که این پدیده را تجربه کرده‌اند، پرداخته شود.

از سویی دیگر در تجربه طلاق ملاحظات فرهنگی وجود دارد. تجربه طلاق میان فرهنگ‌ها و اقوام گوناگون متفاوت است و نتایج پژوهش‌ها هم این تفاوت‌ها را اثبات می‌کند. برای مثال، موره و شوبل (Moore & Schwebel, 1994) دریافتند که دلایل طلاق‌های گزارش‌شده به وسیله سفیدپوست‌ها مربوط به مشکلات فرزند پروری و ارتباطی می‌باشد؛ در حالی که آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار روابط فرا زناشویی و سوءاستفاده جسمانی را به‌عنوان دلیل طلاق ارائه کرده‌اند. هم‌چنین، در پژوهش چانگ (Chang, 2004) دلایل گزارش‌شده به وسیله زنان مهاجر کره‌ای با آمریکایی‌ها متفاوت بود. زنان کره‌ای مشکلات ملموس و عینی مانند رفتارهای سوءاستفاده‌گرانه و منفی همسر و مشکلات مالی را دلیل طلاق عنوان کرده‌اند؛ درحالی‌که زنان آمریکایی بیش‌تر به دلایل انتزاعی و عاطفی اشاره کردند؛ بنابراین، روابط زناشویی و طلاق در خلاء رخ نمی‌دهد بلکه در بافت فرهنگی و اجتماعی رخ می‌دهد. افزون بر آن‌که تجربه طلاق ممکن است در میان فرهنگ‌های گوناگون متفاوت باشد. هم‌چنین، میان خرده‌فرهنگ‌های یک جامعه نیز ممکن است تفاوت وجود داشته باشد. پژوهش کیفی بافت‌نگر است و بافت‌نگری پژوهش کیفی به این معناست که پدیده را در بافتی که رخ می‌دهد، مورد بررسی قرار می‌دهد (Creswell, 2013)؛ بنابراین، پژوهش کیفی مناسب‌ترین روش برای بررسی این تفاوت‌ها و فهم تجربه افراد از معنای طلاق است. این پژوهش نیز تلاش دارد تا با رویکردی کیفی از راه روش پدیدارشناسی به بررسی معنای طلاق از دیدگاه افراد مطلقه بپردازد.

هدف

هدف کلی این پژوهش بررسی پدیدارشناسانه معنای طلاق از دیدگاه فرد مطلقه می‌باشد.

روش‌شناسی

این پژوهش به روش کیفی و با رویکرد پدیدارشناسی انجام شد. پژوهش پدیدارشناسی پاسخ این سؤال را جستجو می‌کند: «ساختار و ماهیت تجربه یک پدیده به وسیله مردم چیست؟» (Swanson, 2004). پدیدارشناسی به گونه ویژه مطالعه تجربه زیسته‌آیا زیست جهان‌آمرم است (Van Manen, 2016). مسئله اصلی در کاربرد پدیدارشناسی پاسخ به این سؤال است که آیا پدیده

¹ - Contextual

² - Lived Experience

³ - Life world

مورد نظر نیاز به روشن‌سازی دارد یا نه؟ معنای طلاق با تمام اهمیتی که دارد هنوز در پژوهش‌های گذشته از دیدگاه تجربه‌کنندگان آن به‌اندازه کافی روشن نشده است. از این‌رو، در این پژوهش از روش بالا استفاده شد. مشارکت‌کنندگان این پژوهش نمونه ایرانی بوده‌اند که محل جغرافیایی زندگی آن‌ها شهر تهران در طول سال‌های ۹۲-۹۳ بود. شرکت‌کنندگان در این مطالعه با بکارگیری مفهوم نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شدند. استراتژی نمونه‌گیری هدفمند در پژوهش پدیدارشناسی نمونه‌گیری معیار است؛ این نوع از نمونه‌گیری در مطالعه پدیدارشناسی ضروری است زیرا نیاز است که شرکت‌کنندگان پژوهش نماینده مردمی باشند که پدیده را تجربه کرده باشند (Moustakas, 1994) تا معیارهای ورود به پژوهش را داشته باشند. این معیارها در مطالعه اخیر عبارت بودند از: مشارکت‌کنندگان ازدواج خویش را خوشبخت توصیف کنند و از زندگی زناشویی خویش خشنود باشند، تمایل به در اختیار گذاشتن تجارب خود داشته باشند، دست‌کم ۱۵ سال از زمان ازدواج آن‌ها سپری شده باشد، دست‌کم یک فرزند داشته باشند، تنها یک‌بار ازدواج کرده باشند و به فهم ماهیت و معنای تجربه خویش علاقه‌مند باشند. شرکت‌کنندگان مورد بررسی دست‌کم باید ۳ ماه از طلاقشان می‌گذشت تا مشمول این مطالعه شوند. لذا، اشخاصی که بتازگی طلاق گرفته بودند، مشمول این مطالعه نمی‌شدند زیرا به احتمال زیاد آن‌ها کم‌تر به سازگاری با مراحل آغازین انتقال از ازدواج به طلاق نائل شده‌اند و از جانب دیگر نیز ده سال از طلاقشان نگذشته باشد زیرا این افراد به احتمال زیادی قادر به یادآوری همه تجارب مربوط به زندگی زناشویی و تجارب پس از طلاقشان نخواهند بود. بنابراین، این مدت‌زمان ده‌ساله در نظر گرفته شد تا افرادی که انتخاب می‌شوند تجاربشان را فراموش نکرده باشند. شرکت‌کنندگانی هم که پس از طلاق ازدواج کرده بودند نیز مشمول این مطالعه نمی‌شدند زیرا مقصود از این مطالعه کشف معنای تجربه شرکت‌کنندگانی بود که طلاق گرفته بودند.

در این پژوهش نیز معیار اشباع داده‌ها برای تعیین حجم نمونه در نظر گرفته شد به این معنا که مصاحبه با نمونه‌ها تا رسیدن به اشباع ادامه یافت، این تعداد در پژوهش ۲۵ نفر (۱۳ زن و ۱۲ مرد) بودند. استراتژی آوری داده‌ها استفاده از مصاحبه عمیق^۱ و سؤال‌های باز پاسخ همراه با سؤال‌های پیگیرانه برای تشویق مشارکت‌کنندگان برای در اختیار گذاشتن تجارب عمیق بود. پس از ضبط هر مصاحبه از داده‌های بدست آمده از مصاحبه، رونوشت برداری به وسیله پژوهشگر انجام شد. پس از خواندن دوباره نسخه‌ها و انطباق آن با فایل‌ها ضبط‌شده، بمنظور چک کردن دقت و صحت محتویات نسخه یک کپی از نسخه مربوطه برای هر شرکت‌کننده فرستاده شد و پس از آن در

¹ -purposive sampling

² -criteria sampling

³ . in-depth interweave

صورت وجود هر خطا یا از قلم‌افتادگی تصحیح شد. مدت مصاحبه در این پژوهش بین ۹۰-۶۰ دقیقه متغیر بود. زمان و مکان مصاحبه‌ها به وسیله خود شرکت‌کنندگان به دلخواه تعیین شد. سؤالات مصاحبه باز پاسخ (تکمیلی) بودند که با یک سؤال کلی به این مضمون طلاق...؟ شروع می‌شد. در ادامه برای کشف عمیق پدیده از سؤالات پیگیرانه مانند "می‌توانید در این باره بیش‌تر توضیح دهید؟" استفاده شد. مسایل اخلاقی رعایت شده در این پژوهش شامل: کسب رضایت آگاهانه از مشارکت‌کنندگان برای شرکت در پژوهش و ضبط محتوای مصاحبه، اطمینان به محرمانه باقی ماندن داده‌ها و استفاده از اسم مستعار برای آن‌ها، هم‌چنین، حق انصراف از پژوهش در تمامی مراحل پژوهش به مشارکت‌کنندگان بود.

روش اصلی تجزیه و تحلیل پدیدارشناسی داده‌ها در این پژوهش روش تحلیل مضمون ابوده است. از این روش برای توصیف و تفسیر تجربه شرکت‌کنندگان در مورد معنای طلاق مورد استفاده قرار گرفت. در همه شیوه‌های تحلیل داده‌های کیفی تحلیل مضمون (در چارچوب طبقه‌بندی، شاخص‌بندی و سنخ‌بندی) از اهمیت زیادی برخوردار است. بیش‌تر پژوهشگران کیفی بر این باورند که تحلیل مضمون روشی بسیار مفید برای بدست آوردن ساختار معنا در مجموعه‌ای از داده‌هاست (Braun & Clarke, 2006). تحلیل مضمون افزون بر کاربرد گسترده در دیگر روش‌های کیفی در پدیدارشناسی نیز کاربرد دارد که بر تجربه ذهنی انسان‌ها تأکید می‌کند. در این رویکرد تأکید بر ادراک شرکت‌کنندگان، احساسات و تجربیات آن‌ها از موضوع مورد مطالعه است. مراحل تحلیل مضمون (Guest, MacQueen, & Namey, 2012) در این پژوهش دربرگیرنده شش مرحله نزدیک شدن به داده‌ها، تولید کدهای اولیه، جستجوی مضمون‌ها، مرور و بازبینی مضمون‌ها، تعریف و نام‌گذاری مضمون‌ها و تهیه گزارش بوده است..

برای اعتمادپذیری داده‌ها از چهار معیار جداگانه گوبا و لینکلن (Guba & Lincoln, 1994; quoted by Creswell, 2013) استفاده شد. برای تضمین قابلیت اعتبار داده‌ها پس از تحلیل هر مصاحبه به مشارکت‌کننده بازگشت داده شد تا درستی نتایج تأیید شود و تغییرات لازم اعمال گردد. برای تضمین قابلیت تصدیق داده‌ها پژوهشگر یک فرایند فعال در پیرانتزگذاری‌ها اعمال کرد تا از ورود پیش فرض‌های پژوهشگر جلوگیری شود. برای تضمین قابلیت اطمینان ۶متمن مصاحبه جهت کدگذاری به همکاران پژوهشگر داده شد و ضریب توافق بالای ۸۵ درصد در این

1 -thematic analysis

2 - trustworthiness

3 - credibility

4 - conformability

5 - bracketing

6 - dependability

زمینه بدست آمد. برای افزایش قابلیت انتقال داده‌ها سعی شد مشارکت کنندگان این پژوهش با بیش‌ترین تنوع در ویژگی‌های جمعیت‌شناسی همچون جنس، سن، سطح تحصیلات و ... انتخاب شوند. این ویژگی‌های جمعیت‌شناختی بدین گونه بود که: از حضور هر دو جنس (۳ زن و ۱۲ مرد) استفاده شد. شرکت‌کنندگان در تعداد فرزندان در دامنه ۰-۳ متنوع بودند. مدت‌زمان زندگی مشترک شرکت‌کنندگان در دامنه ۳ ماه - ۲۰ سال، زمان سپری‌شده از طلاق آن‌ها از ۶ ماه تا ۹ سال و سن ازدواج آن‌ها از ۱۸ تا ۲۵ سال متغیر بود. مردان و زنان از لحاظ متغیر شغل متنوع (خانه دار، کارمند، آزاد) بودند. سن شرکت‌کنندگان در دامنه ۲۰-۴۰ و با میانگین سنی ۳۰ بود هم‌چنین، سطح تحصیلات شرکت‌کنندگان در دامنه تحصیلات دیپلم و فوق‌لیسانس بود.

یافته‌ها

تحلیل تجارب مشارکت‌کنندگان منجر به شناسایی ۱۶۰ کد اولیه، ۶ مضمون فرعی و ۲ مضمون یا درون‌مایه اصلی شد که در جدول ۱ ارائه شده است.

جدول ۱- مضامین اصلی و فرعی آشکارشده از تحلیل داده‌ها.

مضامین اصلی	مضامین فرعی
ادراک معنایی طلاق	معنای رهایی بخشی طلاق، آخرین چاره بودن طلاق و بار منفی معنایی
ابعاد معنایی طلاق	طلاق، معنای اجتماعی، معنای شخصی و معنای جنسیتی

تجربه طلاق در بعد ادراک معنایی

طلاق به‌عنوان امری رهایی‌بخش (معنای استعاری: فرار از زندان - رهایی از جهنم زندگی)
شرکت‌کنندگان زندگی زناشویی خویش را یک زندان توصیف می‌کردند که با اتمام آن احساس رهایی می‌کنند. آن‌ها اظهار داشته‌اند که ادامه زندگی برای آنان ناممکن بوده است و احساس می‌کردند با طلاق زندگی آن‌ها بهتر و راحت‌تر می‌شود. به‌عنوان نمونه سجاد ۴۶ ساله که دارای ۳ بچه نیز است، می‌گوید: «طلاق برای من راه نجات از مرگ است. به خدا من دیگر از این زندگی خسته شدم، می‌خواهم یک‌نفس راحت بکشم. من هر روز در این زندگی می‌میرم و زنده می‌شوم؛ اما طلاق فقط یک‌بار است تا الآن هم به خاطر بچه هام در این زندگی مانده‌ام. الآن دیگه بزرگ شده‌اند».

فریدون ۴۹ ساله که جانباز هم هست می‌گوید: «طلاق رهایی از این زندگی نکبت‌بار است. با این زندگی هم خودم و هم خانمم اسیر هستیم. من با طلاق هم خودم، هم زنم را آزاد می‌کنم. پس

چه لزومی دارد مثل دو نفر زندانی در یک خونه بمانیم. من زندانبان او باشم و اون هم زندانبان من.»

این دیدگاه معنایی بیش‌تر متعلق به شرکت‌کنندگانی بود که خودشان متقاضی طلاق بوده‌اند زیرا طلاق را تصمیم رها بخش زندگی می‌دانستند؛ به‌گونه‌ای که از میان ۱۲ نفری که متقاضی طلاق بوده‌اند، ۸ نفر این معنا را به طلاق اسناد داده‌اند. نکته‌ای که دارای اهمیت است این دیدگاه معنایی بیش‌تر در متقاضیان طلاق و در مراحل اولیه طلاق به چشم می‌خورد؛ به‌گونه‌ای که با طولانی شدن سال‌های جدایی بویژه برای زنان و در روبه‌رو شدن با مشکلات و مقایسه حال با گذشته، طلاق به‌عنوان یک امر رهایی‌بخش معنای خود را از دست می‌دهد. «شیدا» بآن‌که متقاضی طلاق بوده است، پس از ۸ سال جدایی می‌گوید: «اوایل فکر می‌کردم با طلاق رها می‌شوم دیگه نفسی راحتی می‌کشم... اما الان پس از ۵ سال هنوز موفق به طلاق نشدم... پس از طلاق خودش یک دنیا مشکلات است... اوایل فقط می‌خواهی جدا بشی، اما بعد از طلاق همش فکر می‌کنی چرا من این‌قدر بدشانسم؟ چرا زندگی من هم مانند دیگران نبود؟ و هزار تا سؤال دیگر...» «سمیه» نیز که بعد از طلاق فوق‌لیسانسش را گرفته است می‌گوید: «الآن جوری دیگه نگاه می‌کنم. الان فکر می‌کنم اگه من و شوهرم مهارت داشتیم، این‌قدر راحت جدا نمی‌شدیم. اون زمان ما پر از احساس خشم و ناراحتی از هم بودیم و تنها به جدایی از هم فکر می‌کردیم تا خلاص شویم؛ اما الان فکر می‌کنم اگه اجازه می‌دادیم که به هم احترام بگذاریم، این‌قدر راحت جدا نمی‌شدیم.»

طلاق به‌عنوان تصمیم رهایی‌بخش زندگی مضمون معنایی است که بیش‌تر متعلق به دیدگاه مردان است و زنان کم‌تر به طلاق به این‌گونه نگاه می‌کنند. مردان برای رهایی از فشارها و استرس‌های زندگی و فرار از مشکلات زناشویی همانند مشکلات مالی و تعارض زناشویی طلاق را راه نجات می‌دانند. «حمید» می‌گوید: «من و زنم هر روز دعوا داشتیم. شخصیتم در زندگی مشترک از بین رفته بود. زنم هر روز تحقیرم می‌کرد، همیشه دیگران را به رخ من می‌کشید. من مشکلات مالی هم داشتم، بیکار نیز بودم... هنگامی که به خونه باز می‌گشتم بیش‌تر اعصابم خورد می‌شد... با طلاق خودم را نجات دادم»

زنان در مضمون رهایی‌بخش طلاق گروه اقلیت بودند به‌گونه‌ای که فقط دو نفر از زنان مصاحبه شده طلاق را راه نجات می‌دانستند. به این دلیل که زنان بیش‌تر نگران پیامدهای منفی پس از طلاق بودند. گروه اقلیتی از زنان که دیدگاه رهایی‌بخش نسبت به طلاق داشتند، افرادی بودند که بیش‌تر علت طلاق آنان مسایل عاطفی و مشکلات رابطه‌ای بوده است و دارای حمایت‌های مالی و عاطفی از خانواده خود بوده‌اند و هم‌چنین، دارای سطح تحصیلات و استقلال حداقل مالی بوده‌اند. «سمیه» که فوق‌لیسانس داشت و به‌عنوان مدیر در یک شرکت کار می‌کند، می‌گوید: «من و شوهرم اختلاف شخصیت داشتیم، اون بسیار سرد بود. اصلاً پاسخ‌دهنده نبود، به احساسات و

عواطف من توجه نمی‌کرد... نمی‌دانست زن به چه چیزی احتیاج دارد... گوشی برای شنیدن نداشت... با طلاق می‌خواستم از دست یک یخچال راحت بشم. شوهر من که شوهر نبود، یک یخچال گوشه خونه بود».

طلاق به‌عنوان آخرین چاره (معنای استعاری: درماندگی و بن‌بست - کارد به استخوان رسیده)

این گروه از شرکت‌کنندگان از لحاظ معنایی طلاق خود را آخرین راه‌حل دانسته‌اند و اقرار کرده‌اند که اگر زندگی زناشویی آن‌ها قابل حل شدن و بهتر شدن بود، دیگه طلاق نمی‌گرفتند. تصور این شرکت‌کنندگان از طلاق بسیار منفی بوده است و خود را در موضع ضعف در طلاق می‌بینند. آن‌ها از زندگی زناشویی خویش ناامید شده‌اند و راه‌حلی برای آن نمی‌بینند. می‌توان زنی را مثال زد که اعتیاد شوهرش برای او راه‌حل دیگری نگذاشته است. در این پژوهش نیز همه زنانی که علت طلاق خویش را اعتیاد شوهر دانسته‌اند، طلاق خود را آخرین راه‌حل دانسته‌اند و گفته‌اند که اگر شوهرانشان اعتیادشان را ترک می‌دادند زندگی زناشویی را ادامه می‌دادند. «شیدا» که خودش متقاضی طلاق بوده است، می‌گوید: «دیگه کارد به استخوانم رسیده بود... بوی مواد سراسر خونه بود، باید دست بچهم را می‌گرفتم و نجات می‌دادم. آخه کجا ترک می‌کرد؛ حتی انکار می‌کرد که معتاد است. هر بار می‌گفت ترک می‌کنم اما انگار بند نافش را با دروغ بسته‌اند و پس از چند روز بساط مصرف شیشه‌اش جایی پیدا می‌شد. دیگه من چه راه‌حلی داشتم... به من که باهاش مصاحبه می‌کنم، می‌گوید: آیا واقعاً شما خودتان حاضرید خواهرتان با چنین مردی زندگی کند؟»

این معنای طلاق بیش‌تر برای گروهی بوده است که به اجبار طلاق گرفته‌اند و بیش‌تر متقاضی طلاق نبوده‌اند و اگر متقاضی طلاق نیز بوده‌اند، به خاطر اعتیاد شوهر یا مشکلی سخت بوده است. «فاطمه» که متولد ۱۳۴۵ است و سه فرزند نیز دارد و ۲۲ سال زندگی مشترک داشته است. می‌گوید: «دیگه کارد به استخوانم رسید. من سه شب بیرون از خونه در اتاق انتظار بیمارستان خوابیدم؛ چراکه من به بساط پهن کردن شوهرم با دوستانش برای مصرف مواد در خانه مخالفت کردم. سزای من کتک، فحش و بیرون انداختن از خونه بود. دخترم را ساعت ۴ شب به بیمارستان بردم درحالی‌که حاضر نشد از خوابش بزند... من بجز طلاق راه دیگه ای نداشتم».

برخلاف مضمون نخست در این معنا زنان گروه اکثریت بوده‌اند و مردان گروه اقلیت، از میان زنان مصاحبه شده به‌جز ۳ زن همه طلاق را راه‌حل آخر خود بیان کرده‌اند، اما بر عکس از مردان تنها ۲ نفر این معنا را در مصاحبه‌ها بیان کرده‌اند. مردانی که بیش‌تر طلاق را آخرین چاره می‌دانستند، دارای بچه بودند و به خاطر کودکان نمی‌خواستند هرچه زودتر جدا بشوند. «مرتضی» که سه تا بچه دارد: می‌گوید: «من چاره‌ای دیگر نداشتم... زخم به من... خیانت کرد. اگر این عمل را

مرتکب نمی‌شد هیچ‌گاه طلاق نمی‌گرفتم و بچه‌های خود را بی‌مادر نمی‌کردم، اما برای بچه هام بی‌مادری بهتر از این مادر است».

غالب بودن این مضمون معنایی برای زنان بیش‌تر به دلیل آسیب‌پذیر بودن آنان در برابر طلاق و نگرانی‌های بیش‌تری است که نسبت مردان پس از طلاق دارند.

بار منفی معنایی طلاق (امری ناخوشایند و دردناک)

طلاق در نظر مشارکت‌کنندگان به معنای جدایی بوده است. یک زندگی زناشویی که دو نفر باهم هستند و گاهی کودکان نیز وجود دارند از هم می‌پاشد و از این به بعد از یکدیگر جدا باید زندگی کنند. از این لحاظ بار معنایی واژه طلاق نیز به امری ناخوشایند و ناپسند اشاره دارد. «مصطفی» می‌گوید: «طلاق به معنای بی‌هویتی است. فرد مطلقه هویتش را از دست می‌دهد».

روایت‌های بسیاری از نظر مذهبی و دینی وجود دارد که طلاق را امری مذموم و ناپسند تعریف کرده است. پیغمبر اسلام (ص) می‌فرمودند: بدترین حلال در نزد خداوند طلاق است (سیوطی، شماره ۵۳). به قول مولانای کبیر در مثنوی معنوی (دفتر دوم، بیت ۱۷۴۳):

تا توانی پا منه اندر فراق أبغض الأشياء عندی الطّلاق

بنابراین، شارع مقدس اسلام، طلاق را امری ناپسند و مذموم دانسته و آن را مبعوض‌ترین حلال‌ها معرفی کرده است. حتی در قرآن مجید تأکید شده است که: (فإن کرهتموهنّ فعسی أن تکرهوا شیئاً و یجعل الله فیه خیراً کثیراً (۱۹/نساء)) اگر زنان خود را دوست نمی‌دارید، بازهم آن را طلاق مگویید - زیرا ممکن است از چیزی کراهت داشته باشید و خداوند در آن خیر و نیکویی فراوان برای شما قرار داده باشد. «فریدون» در تایید این روایت‌ها می‌گوید: «طلاق از لحاظ دینی و فرهنگی مناسب نیست. خانواده من با طلاقم موافق نیستند، چون بچه‌داریم».

افزون بر روایت‌های مذهبی و دینی، روایت‌های فرهنگی و اجتماعی نیز وجود دارد که طلاق را امری زشت و ناپسند می‌داند و فرد مطلقه با شناخت این رویدادها معنای منفی برای طلاق قایل است. دیدگاه جامعه نسبت به فرد مطلقه مثبت نیست و این دیدگاه بیش‌تر برای زنان تا مردان وجود دارد؛ بنابراین، بار منفی طلاق بیش‌تر یک برساخته فرهنگی و اجتماعی است. «ویدا» می‌گوید: «طلاق برای زنان سخت‌تر است، هیچ‌کس به زن مطلقه نگاهی مثبت ندارد، همه با خودشان می‌گن؛ چرا طلاق گرفته؟ واسه چی از شوهرش جدا شده؟ چرا بچه‌هاش رو ترک کرده؟ جامعه نسبت به زن مطلقه بی‌رحم‌تر است تا مرد مطلقه...».

«سمیه» می‌گوید: «طلاق برای زنان برابر با پیامدهای منفی است. خیلی سخت کسی به زن مطلقه خونه اجاره میده... حتماً باید یک سبیل‌کلفت همراهت باشه... یکی از دوستانم فقط به خاطر این‌که این بدبختی‌ها رو نکشه حاضر شد به‌عنوان زن دوم باشد، اما مطلقه نباشد». با پیشرفت

طلاق و وارد شدن به مراحل بعد از طلاق افراد معنای منفی طلاق را بیش تر احساس می کنند. این امر به خاطر تجربه پیامدهای منفی طلاق بویژه برای زنان است. «ژیلا» می گوید: «هنگامی که با نگاههای مردم روبه رو می شدم، تازه می فهمیدم خدا کنه طلاق برای کسی دیگه رخ نده؟». البته برای مردان نیز با پیشرفت مراحل طلاق بویژه حضور کودکان معنای طلاق را بیش تر منفی می سازد. «سجاد» با سه تا بچه می گوید: «وقتی بچه هام رو خونه برادرم می برم و رابطه برادرم و زنش رو می بینم... می دونم تو دلشون میگن چرا پدر و مادر من اینطوری نبودن؟... می دونم اگر زن بگیرم حتی اگر فرشته هم باشه باز هم نامادری است. این هم معنای طلاق...» دیگر شرکت کنندگان تقریباً همه این بار منفی طلاق را در مصاحبه های خود بیان کرده اند.

ابعاد معنایی سازه طلاق

طلاق به عنوان یک سازه معنایی متشکل از ابعاد شخصی، جنسیتی و فرهنگی-اجتماعی است؛ بنابراین طلاق امری پیچیده و چندمعنایی است که برداشت های شخص، جنسیت، فرهنگ و اجتماع در تشکیل ساختمان معنایی آن مؤثر است.

معنای طلاق به عنوان یک سازه شخصی

طلاق به عنوان یک سازه دارای معانی متنوع و چندگانه است و این چندگانگی معانی ناشی از برداشت های شخصی و تفاسیر متفاوت شرکت کنندگان است. هر کدام از زوجین از دیدگاه و چشم انداز خویش به طلاق نگاه کرده اند و همین چشم اندازهای متفاوت موجب ایجاد معانی متفاوت و علل متفاوت برای طلاق آن ها شده است. پدیدارشناسان بر این باورند که پدیده های مانند طلاق باید در بافت خویش و از دیدگاه فرد تجربه کننده نگریسته شود به این معنا که تجربه زیسته فرد مطلقه چیست. در گام نخست در بررسی مصاحبه ها معلوم شد که همه شرکت کنندگان تلاش می کنند تا طرف مقابل را مقصر بدانند و گناه را از گردن خویش بازدارند و علت طلاق خود را در طرف مقابل جستجو کنند. زنان اظهار می کردند که شوهرشان معتاد بوده اند، بهشان خیانت شده است، طرف مقابل نیازهای آن ها را درک نکرده است. در مقابل مردان اظهار می کردند که همسرشان نقش های همسری خویش را ایفا نکرده اند، به آن ها خیانت شده است، رفتار همسرشان بآن ها با احترام نبوده است و توقعات همسرشان بالا بوده است. به گفته مولانا:

هر کس از ظن خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من

بنابراین هر یک از دو طرف در گمان خود طرف مقابل مقصر است. این گونه است که طلاق اتفاق می افتد و امری گریزناپذیر می شود زیرا هیچ کدام از زوجین حاضر نیستند تقصیر خود و سهم خویش را در این اتفاق ببینند. «وحید» که در سن ۲۴ سالگی می خواهد طلاق بگیرد می گوید:

«همسرم توقعاتش بسیار بالا رفته بود، چشم و هم‌چشمی می‌کرد، مرا با دیگران مقایسه می‌کرد. به‌عنوان یک مرد شخصیت‌له‌شده بود». از او می‌پرسم که اگر به جای تو همسرت این‌جا نشسته بود چی می‌گفت؟ جواب داد: او نیز مرا مقصر می‌دانست و می‌گفت شوهرم از لحاظ مالی ناتوان بود و مشکلات اقتصادی داشت و یک لیست بلندبالا از تقصیرات من رو بیان می‌کرد». شیدا نیز همانند حمید می‌گوید: شوهرم می‌گفت که تو باید اونجوری که من می‌خواهم زندگی کنی، مثل مادرم بپوشی، تو خونه بشینی و... اما اگر منم کار نکنم از کجا می‌توانیم خرج این زندگی را دربیاوریم. منم می‌خواهم جوری که خودم می‌خواهم زندگی کنم. مگه من با پوششم کار اشتباهی انجام داده‌ام؟».

یکی از سؤالات مصاحبه به تقصیر خود فرد بازمی‌گشت به این صورت که از شرکت‌کنندگان پرسیده می‌شود که نقش خود شما در طلاق چیست؟ اکثر شرکت‌کنندگان در پاسخ به این سؤال می‌گفتند: که تقصیر ما این بود که چرا زودتر طلاق نگرفتیم؟ ما که آخرش طلاق گرفتیم اما چرا چندین سال زندگی‌مان را تحمل کردیم؟ تقصیر من این بوده است که این زندگی را تحمل کرده‌ام. تقصیر دیگری که شرکت‌کنندگان برای خود قائل بودند در مورد رفتارهایی بود که زمینه‌ساز رفتارهای شوهر برای طلاق شده است. برای نمونه اکثر شرکت‌کنندگان زن می‌گفتند رفتار ما باعث شد که شوهرمان به سمت اعتیاد برود. باید همان زمانی که شروع کرد ترکش می‌کردم. مردان نیز می‌گفتند که رفتارهای مردانه نداشته‌اند که زنان‌شان زندگی خود را رها کرده‌اند. فاطمه که ۲۲ سال زندگی مشترک داشته است، می‌گوید: «تقصیر من این بود که ۱۵ سال پیش هنگامی که برای نخستین بار دست روم بلند کرد و بدنم را زرد و کبود کرد، پزشک قانونی نرفتم و طلاق نگرفتم. گفتم صبر می‌کنم و درست می‌شود، اما الان پس از ۱۵ سال همان نقطه اول ایستاده‌ام». فریدون نیز که بیست‌وپنج سال زندگی مشترک داشته است همانند فاطمه می‌گوید: «گفتم به خاطر بچه‌ها تحمل می‌کنم... نمی‌خواهم بچه‌ها بدون مادر بزرگ شوند... اما آخرش دوباره به طلاق رسیدیم... نباید زخم هرچه می‌گفت، منم اطاعت می‌کردم».

بنابراین تقصیر شخصی‌ای که شرکت‌کنندگان پژوهش برای خود قائل بودند، دوباره به برداشت‌های شخصی آن‌ها بازمی‌گشت و دوباره فرافکنی تقصیرات خود برطرف مقابل بوده است که دوباره بستر ساز طلاق آن‌ها شده است و طلاق آن‌ها را ناگزیر کرده است. طلاق به‌عنوان یک سازه شخصی به برداشت‌های شخصی فرد مطلقه از چگونگی تجربه طلاق بازمی‌گردد. هرچند ممکن است این برداشت‌ها در دیدگاه دیگران اشتباه باشد، اما برای فرد فرایند تجربه‌اش از طلاق است و از دیدگاه شخص حقیقت دارد. به‌عنوان نمونه بین افرادی که طلاق را به‌عنوان یک امر رهایی‌بخش و آنانی که طلاق را به‌عنوان آخرین چاره معنا می‌کنند، در تجربه طلاق تفاوت وجود دارد.

طلاق به عنوان یک سازه جنسیتی

جنسیت شامل رفتارها، نقش‌های اجتماعی و اندیشه‌های اجتماعی است که فرهنگ حاکم بر هر جامعه به عهده دو جنس زن و مرد می‌گذارد. در ارتباط با نقش‌های جنسیتی افکار قالبی در مورد هر دو جنس در جامعه مشاهده می‌شود که دامنه انتظارات را از هر دو جنس طرح ریخته و تعیین می‌کند (Lips, 2017). واژه جنسیت (Gender) یک مفهوم اجتماعی است و با واژه جنس (sex) که معمولاً برای بیان همان موضوع، ولی از دیدگاه زیست‌شناسی بکار می‌رود متفاوت است؛ بنابراین، جنسیت مفهومی است که بیش‌تر از لحاظ اجتماعی و فرهنگی دو جنس را از هم جدا می‌کند و از هر کدام از جنسیت‌ها رفتار و نقش خاصی انتظار می‌رود (Diamond, 2005). پدیده طلاق مرد و زن را به عنوان دو جنس از هم جدا می‌کند و بین زن و مرد فاصله می‌اندازد. بدیهی است که زن و مرد هر کدام از لحاظ جنسیت خویش به این پدیده نگاه می‌کنند. جنسیت بین زن و مرد به لحاظ تجربه طلاق تفاوت ایجاد می‌کند. میان علت‌های طلاق دو جنس تفاوت وجود دارد و جنسیت هر کدام را در معرض پیامدهای خاصی قرار می‌دهد. زن و مرد هر کدام معنای خاصی را برای طلاق قایل هستند. نخستین تفاوت جنسیتی مشهود در طلاق این است که زنان و مردان هر کدام با نگاه جنسیتی، جنس مقابل را مقصر قلمداد می‌کنند. مردان در مصاحبه‌ها می‌گفتند زنان تغییر کرده‌اند، دیگر نقش‌های همسری خود را ایفا نمی‌کنند. زنان امروز پرتوقع شده‌اند و... در برابر زنان می‌گفتند مردان انتظارات کهنه‌ای از زنان دارند. مردان ما انتظار دارند ما هم همانند مادرانشان باشیم. نقش زن تغییر کرده است، اما ما هنوز با مردانی با همان سطح تفکر گذشته زندگی می‌کنیم. طلاق برای ما زنان سخت‌تر است. ویدا می‌گوید: «مردان انتظارات زیادی از زنان دارند. خوب زن هم گناه نکرده است که رفاهی نسبی بخواهد. متأسفانه مردان ما انتظار دارند همانند مادرانشان تر و خشکشان کنیم و پرستارشان باشیم. هر جا که رفتند ما نپرسیم کجا رفتند. هنگامی که برگشتند غذا را برایشون آماده کنیم. بقول معروف اینا کدبانو می‌خوان و از نشان انتظار دارند در برابر هر کاری که می‌کنن سکوت کنند». سمیه نیز همانند ویدا می‌گوید: «زنان جنس دوم هستند. مردان می‌گویند زنان تغییر کرده‌اند که آمار طلاق بالا رفته است. خوب اگر زنان تغییر کرده‌اند شما هم باید تغییر کنید. تقصیر مردان در طلاق بیش‌تر است. زنان موجودات ضعیف‌تری هستند. مرد باید بتواند چتر حمایتی خود را برای زنش بگستراند... آگه مردی مشکلی نداشته باشد مگر زن مریض است همین‌جوری طلاق بگیرد».

در برابر این اظهارنظرهای جنسیتی زنانه، مردان نیز بر اساس جنسیت خویش زنان را قضاوت می‌کنند. فریدون در این زمینه می‌گوید: «توقعات زنان بالا رفته است. زنان مثل قدیم مردان را درک نمی‌کنند. قبل از ازدواج می‌گویند هر طوری باهات زندگی می‌کنیم، اما متأسفانه بعد از ازدواج ۱۸۰ درجه تغییر می‌کنند و همه چیز را از شوهران‌شان می‌گویند. مگه مرد بدبخت تراکتور

است». سجاد که سنش از ۴۰ بالا رفته است همانند فریدون می‌گوید: «همش ده سال است که آمار طلاق این‌قدر در کشور بالا رفته است چراکه زنان نقش‌های خود را فراموش کرده‌اند. به جای همسری و تربیت فرزندان خوب، دنبال چشم و هم‌چشمی و رقابت با دیگران هستند. قدیم می‌گفتند زن با لباس سفید به خانه شوهر می‌ره و با کفن سپید برمی‌گرده، اما امروز لباس سفید را نپوشیده می‌خوان از تن بیرون کنند».

می‌توان از این اظهارنظرها این‌گونه نتیجه گرفت که مردان و زنان بر اساس کلیشه‌ها و چارچوب‌های جنسیتی خود جنس مقابل را ارزیابی می‌کنند. می‌توان نتیجه گرفت طلاق این‌گونه اشخاص به دلیل همین برداشت‌های کلیشه‌ای و جنسیتی است و این‌که تفاوت‌های جنسیتی همدیگر را درک نمی‌کنند. در همین زمینه سمیه می‌گوید: «مرد من نمی‌دانست که زنان نیاز به توجه کلامی دارند. زنان نیاز دارند که بهشون بگن دوست دارم. مرد من بسیار سرد بود. می‌گفت من دارم برای تو زحمت می‌کشم. منم می‌گفتم من نیاز دارم بهم بگی. اصلاً خودش رو عقل کل می‌دانست. من بهش می‌گفتم پیش مشاوره یا روان‌شناسی بریم، اما انگار مردان این را هم ضعف می‌دانند و خود را عقل کل حساب می‌کنند». اظهارنظر حمید هم درست عکس سمیه است. او می‌گوید: «من به‌عنوان یک مرد نیاز به احترام داشتم. زنم شخصیت مرا پیش خانواده‌اش و فرزندانم خرد می‌کرد. وقتی مردی غرورش بشکند... یعنی مرده... اما زنم درک نمی‌کرد... یک مرد شاید برخی چیزها مثل روز تولد خانمش را از یاد ببرد، ولی دلیل همیشه زن دنیا را رو سرش بزاره».

تقریباً همه شرکت‌کنندگان مرد و زن در مصاحبه بر اساس این چارچوب جنسیتی قضاوت کرده‌اند. همان‌گونه که اشاره شد در معنای طلاق بین مردان و زنان تفاوت وجود دارد. بیش‌تر زنان طلاق را آخرین چاره می‌دانند و بیش‌تر مردان طلاق را راه نجات و رهایی می‌دانند، اما گروه اقلیتی در زنان و مردان وجود دارند که خلاف این دیدگاه‌های معنایی را دارند. تفاوت مهم جنسیتی دیگر در مبحث طلاق، به پیامدهای طلاق باز می‌گشت. زنان مشارکت‌کننده بیش‌تر نگرانی‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی داشتند، اما مردان بیش‌تر پیامدهای شخصی و واکنش‌های هیجانی را تجربه کرده بودند. نکته مهم دیگر در مبحث تفاوت‌های جنسیتی، نقش بعد اجتماعی و فرهنگی در تجربه متفاوت جنسیتی طلاق است. زنان مشارکت‌کننده بیش‌تر دارای نگرانی‌های اقتصادی و اجتماعی بعد از طلاق بودند (مانند ترس از انگ اجتماعی، ترس از تنهایی، ترس از عدم استقلال مالی و...) که این پیامدها بیش‌تر نتیجه ساختار فرهنگی و اجتماعی آنان بوده است که به زن مطلقه نگاهی دیگر دارد. در مقابل ساختار فرهنگی و اجتماعی مرد را آسیب‌پذیر نمی‌داند. در نتیجه این ساختار مردان مشارکت‌کننده پیامدهای هیجانی شدیدی را تجربه می‌کنند، اما انگ اجتماعی و فرهنگی کم‌تری را مانند زنان تجربه کرده بودند.

طلاق به عنوان یک سازه اجتماعی و فرهنگی

طلاق یک موضوع پیچیده و چندبعدی است و تحت تأثیر بافت و فرهنگی قرار دارد که در آن رخ می‌دهد. یکی دیگر از ابعاد مهم طلاق بعد اجتماعی و فرهنگی است. این بعد در تصور معنایی طلاق و پیامدهای آن و بار منفی این پدیده بویژه برای زنان مشارکت کننده این پژوهش نقشی بسزا داشته است. پدیده طلاق در خلأ رخ نمی‌دهد بلکه وابسته به بافت و فرهنگی است که در آن رخ می‌دهد. به عنوان نمونه همان‌گونه که اشاره شد، در کشور ما و در جامعه این پژوهش، طلاق دارای بار معنایی منفی بیش‌تر است. این بار منفی بیش‌تر به دلایل بسترهای فرهنگی و اجتماعی در جامعه پژوهش است که روایت‌های دینی و فرهنگی طلاق را امری مذموم تقبیح می‌شمارند؛ بنابراین، بستر فرهنگی و اجتماعی ساخت معنایی طلاق را دارای بار منفی بیش‌تر کرده است. از جانبی دیگر علل طلاق مشارکت کنندگان پژوهش تا حدی برخاسته از بعد فرهنگی و اجتماعی بوده است. در علیی مانند مشکلات اقتصادی همانند بیکاری، تغییر ارزش‌های سنتی و مذهبی همانند نقش رسانه‌های ارتباطی (ماهواره، موبایل و اینترنت) و تغییر شکل ازدواج‌های سنتی به مدرن، تغییر نقش‌های زنان، نقش الگوهای تربیت خانوادگی؛ نقش بستر فرهنگی و اجتماعی بسیار پررنگ است و می‌توان گفت این علل در بستر فرهنگی و اجتماعی آن رشد می‌کند.

بستر فرهنگی و اجتماعی از دیدگاه زنان مشارکت کننده، بیش‌تر به ضرر آن‌ها بوده است و مردان در این زمینه مشکلی کم‌تر داشته‌اند. به این صورت که بیش‌تر زنان دارای نگرانی‌های اجتماعی و فرهنگی بعد از طلاق بوده‌اند، اما مردان در این زمینه نگرانی کم‌تری داشته‌اند. بیش‌تر زنان مصاحبه شده گفته‌هایشان مملو از تبعیضات اجتماعی و فرهنگی بوده است. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود. ویدا می‌گوید: «همه می‌دانند که طلاق برای زن‌ها سخت‌تر است. چون موجودات ضعیف‌تری هستند، اما مردان با کار کردن، دوستان و فضای بیرون راحت‌تر با طلاق کنار می‌آیند». زهره هم می‌گوید: «ما زنان همیشه باید نگران این باشیم که خرچمان چطوری تأمین بشه... اصلاً اگه زن کار هم داشته باشه مگه می‌تونه تو این جامعه تنهایی زندگی کنه؟». ژیلان نیز همانند ویدا می‌گوید: «ترس من از تنهایی بعد از طلاق است از بدبختی‌های بعد از طلاق می‌ترسم. نگاههایی که به زن مطلقه وجود دارد را چگونه تحمل کنم». بنابراین، نقش بعد فرهنگی و اجتماعی در بحث پیامدهای طلاق برای زنان نقش پررنگ‌تری دارد؛ به گونه‌ای که شرایط اجتماعی و فرهنگی را به ضرر زنان و به نفع مردان می‌دانند. معنای طلاق در بعد فرهنگی و اجتماعی برای زنان در مبحث پیامدها پررنگ‌تر از مردان است؛ بنابراین بعد فرهنگی و اجتماعی در تصورات جنسیتی از طلاق مؤثر است.

بحث و نتیجه گیری

معانی ذهنی که شرکت کنندگان برای طلاق قایل می‌شوند، به دو مضمون ادراک معانی طلاق و ابعاد معنایی طلاق تقسیم می‌شوند. مضمون ادراک معنایی طلاق شامل سه خرده مضمون معنایی رهایی بخشی طلاق، آخرین چاره بودن طلاق و بار منفی معنایی طلاق است و مضمون ابعاد معنایی طلاق شامل سه خرده مضمون ابعاد اجتماعی، شخصی و جنسیتی طلاق است.

افراد مطلقه‌ای که باور داشتند طلاق یک امر رهایی‌بخش است در کل بیش‌تر متقاضی طلاق بوده‌اند، در مراحل اولیه طلاق بوده‌اند، این معنا بیش‌تر دیدگاه مردانه است و در این معنا زنان در اقلیت هستند. این معنا با توجه به علت طلاق شکل می‌گیرد. در شکل‌گیری این معنا جنسیت و فرهنگ نقش دارند و این معنا برای زنانی بوده است که علت طلاق آنان بیش‌تر موارد عاطفی و روابطی بوده است؛ اما افراد مطلقه‌ای که طلاق را به‌عنوان آخرین چاره معنا کرده‌اند، بیش‌تر ناامید و در موضع ضعف بوده‌اند، این معنا بیش‌تر دیدگاه زنانه است و در این معنا مردان در اقلیت هستند. این معنا اغلب برای زنانی است که علت طلاق آنان بیش‌تر اعتیاد و مشکلات لاینحل شوهر بوده است. در شکل‌گیری این معنا جنسیت و فرهنگ نقش دارند و این معنا با توجه به علت طلاق شکل می‌گیرد. بار منفی معنایی طلاق نشان داد که طلاق دارای بار معنایی منفی است، در معنای منفی طلاق روایت‌های دینی و روایت‌های فرهنگی و اجتماعی مؤثر هستند. پیامدهای ناخوشایند طلاق نقشی مؤثر در بار منفی طلاق دارد.

بار منفی طلاق امری وابسته به جنسیت است و زنان بیش‌تر از مردان برای طلاق معنای منفی قائل هستند. با پیشرفت مراحل طلاق بار معنایی منفی آن بیش‌تر می‌شود. نقش کودکان در بار معنایی منفی طلاق مؤثر است و مردانی که دارای فرزند هستند، بیش‌تر از مردان دیگر برای طلاق بار منفی قائل هستند. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که تجربه طلاق برای کسانی که متقاضی طلاق نبوده‌اند به نسبت کسانی که متقاضی طلاق بوده‌اند، دشوارتر است. پژوهش‌ها نشان می‌دهند، یکی از گرایش‌های کسانی که متقاضی طلاق نبوده‌اند این است که آنان احساس می‌کنند قربانی تغییر جریان زندگی شده‌اند زیرا آن‌ها نمی‌خواستند و یا اطمینان نداشته‌اند که طلاق را می‌خواهند. پس آن‌ها احساس می‌کنند که هیچ کنترلی و یا کنترل محدودی بر تغییرات دارند (Baum, 2007). این معنای افراد مطلقه از طلاق با پژوهش الحسینی (Al hossaini, 2011) با عنوان گونه شناسی نگرش زنان مطلقه نسبت به طلاق با یک مطالعه موردی قابل‌مقایسه است. از گونه مثبت-مثبت و گونه منفی - منفی از تجربه زنان مطلقه می‌گوید. گونه مثبت-مثبت شامل آن دسته از زنانی است که خود فاعل به امر طلاق بوده و هم‌چنین، فرزند یا فرزندان نداشته‌اند یا در صورت داشتن فرزند توانسته‌اند حضانت آنان را بر عهده بگیرند. هم‌چنین، حمایت اجتماعی والدین خود را داشته و یا دارای شغلی بوده‌اند؛ اما در گونه منفی - منفی زن از طرف شوهر مجبور به طلاق می‌شود، نگران

مسئولیت فرزند به دلیل عدم حضانت آن یا عدم تأمین مخارج آنان و هم‌چنین، از حمایت اجتماعی کم‌تری برخوردارند.

مردان و زنان مشارکت‌کننده این پژوهش در معنای طلاق دارای معانی یکسانی بوده‌اند، اما چگونگی تجربه این معانی با توجه به جنسیت آن‌ها تغییر کرده است. جنسیت مشارکت‌کنندگان این پژوهش در تجربه معنایی طلاق تفاوت ایجاد کرده است؛ به این شکل که در هر جنس معنایی غالب بوده است و معنایی کم‌تر تجربه شده است. بنابراین، جنسیت در ادراک معنایی طلاق مؤثر بوده است. زنان مشارکت‌کننده این پژوهش اغلب از طلاق، معنای آخرین چاره بودن را ادراک کرده‌اند و مقدار کمی (۳ نفر) معنای رهایی‌بخش بودن طلاق را ادراک معنایی کرده‌اند. برعکس در مردان اغلب معنای رهایی‌بخش بودن طلاق برداشت شده است و مردان کمی (۲ نفر) معنای آخرین چاره بودن طلاق را برداشته‌اند. ادراک معنایی طلاق در این پژوهش برای زنان و مردان مطلقه متفاوت بوده است بدین‌صورت که زنان بیش‌تر به دلیل تجربه پیامدهای فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی طلاق آن را به‌عنوان آخرین چاره انتخاب کرده‌اند. بیش‌تر این زنان با اعتیاد شوهرانشان درگیر بوده‌اند و درنهایت، هنگامی که دیده‌اند امیدی به تغییر شرایط نیست، طلاق را به‌عنوان آخرین چاره انتخاب کرده‌اند. به همین صورت نیز در گروه اقلیت زنان که معنای رهایی‌بخش بودن طلاق را ادراک کرده‌اند، علت طلاق آن‌ها بیش‌تر موارد عاطفی و ارتباطی بوده، خودمقتضای طلاق بوده‌اند و پیامدهای اقتصادی و فرهنگی کم‌تری را به دلیل حمایت خانواده تجربه کرده‌اند. در مردان مشارکت‌کننده این پژوهش آنانی که معنای آخرین چاره بودن طلاق را انتخاب کرده‌اند دارای فرزند بوده و خود مقتضای طلاق نبوده‌اند. مردان و زنان این پژوهش در تداعی معنایی، نخست طلاق را دارای بار منفی دانسته‌اند و این بار منفی را در بستر اجتماعی و فرهنگی تجربه کرده‌اند؛ اما زنان پژوهش به دلیل قایل بودن پیامدهای اجتماعی و فرهنگی طلاق را بیش‌تر منفی ارزیابی کرده‌اند. روی هم رفته، طلاق برای هر دو جنس دارای بار معنایی منفی بوده است، اما هر چه فرد شرکت‌کننده مقتضای طلاق نبوده باشد، دارای فرزند باشد و از لحاظ اجتماعی و فرهنگی پیامدهای شدیدتری تجربه کرده باشد، طلاق را بیش‌تر منفی ارزیابی کرده‌اند. هاکنی (Hackney, 1975; quoted by Enayatzade, 2009) نیز از بررسی خود به این نتیجه رسید که زنان و مردان احساسات منفی مشابهی همچون اضطراب افسردگی را در طی فرایندهای سازگاری عاطفی با طلاق تجربه می‌کنند و این امر برداشت منفی از طلاق را در ذهن افراد مطلقه شکل می‌دهد. پژوهش‌های کیفی گذشته بیش‌تر به‌سختی تجربه طلاق در زنان پرداخته‌اند. به‌عنوان نمونه صادقی و ایثاری (Sadeqhi, & Isari, 2012) در پژوهشی کیفی با عنوان تحلیل جنسیتی زندگی پس از طلاق به این نتیجه رسیده‌اند که زنان در مقایسه با مردان پیامدهایی متفاوت را تجربه می‌کنند و در مجموع با چالش‌هایی دوچندان در زندگی خود پس از طلاق روبه‌رو هستند که به دلیل فرهنگ جنسیتی و

نقش‌های جنسیتی است. مرقانی خویی و همکاران (Merghati -Khoei et all, 2013) در یک پژوهش کیفی با عنوان درک تجربه پس از طلاق در زنان با پژوهشی کیفی به این نتیجه رسیده‌اند که زنان مطلقه در جامعه با چالش‌هایی روبه‌رو می‌شوند. مهم‌ترین دغدغه‌های کشف‌شده میان زنان مشارکت‌کننده، تبعیض جنسیتی به دنبال تغییر وضعیت تأهل، ناپذیرا بودن و به حاشیه رانده شدن زن بعد از طلاق است.

برای هرکدام از شرکت‌کنندگان این پژوهش طلاق به‌عنوان یک سازه معنایی متشکل از ابعاد شخصی، جنسیتی و فرهنگی - اجتماعی است. طلاق برای زنان و مردان مشارکت‌کننده یک امر پیچیده و چندمعنایی است که برداشت‌های شخص، جنسیت و فرهنگ و اجتماع در تشکیل ساختمان معنایی آن بر ایشان مؤثر است. زنان و مردان در این پژوهش هرکدام از دیدگاه خاص خود به طلاق نگاه کرده‌اند که این دیدگاه تحت تأثیر جنسیت و بستر اجتماعی و فرهنگی آنان بوده است. مردان و زنان مطلقه هرکدام در طلاق خود جنس مقابل را مقصر قلمداد می‌کرد و تقصیر شخصی خویش را ادامه یک زندگی زناشویی بیمار، به امید بهبودی اوضاع می‌دانستند؛ درحالی‌که باید همان اوایل به طلاق فکر می‌کردند. بنابراین، در مردان و زنان این پژوهش ادراک معنایی شخصی از طلاق آن‌ها را به مسیر طلاق کشانده و طلاق آن‌ها را چاره‌ناپذیر کرده است. در افراد مطلقه این پژوهش معنای جنسیتی حاکم است و طلاق آنان را نسبت به جنس مقابل خود بدبین کرده است. مشارکت‌کنندگان این پژوهش در تجربه بعد معنایی طلاق، با نگاه جنسیتی خویش طلاق را ارزیابی کرده‌اند و تجربه جنسیت آنان در ادراک معنایی طلاق مؤثر بوده است؛ اما آنان از درک جنس مقابل عاجز بوده، تفاوت‌های جنسیتی همدیگر را درک نکرده و پس از طلاق جنس مقابل را مقصر قلمداد کرده‌اند. آن‌ها در مصاحبه‌های خویش بارها به جنس مقابل به‌صورت جمع یعنی مردان و زنان اشاره کرده‌اند که نشان از سوء برداشت جنسیتی آنان است. البته، جنسیت در فضای فرهنگی و اجتماعی ساخته می‌شود به این صورت که در بعد اجتماعی و فرهنگی تفاوت‌های جنسیتی بیش‌تر نمایان می‌شود. زنان این پژوهش پیامدهای اجتماعی و فرهنگی بیش‌تری را برای خود نسبت به مردان قائل بوده‌اند و مردان را در این زمینه دارای تجربه راحت‌تر دانسته‌اند. چراکه زنان پس از طلاق نگرانی‌های اجتماعی - فرهنگی - اقتصادی بیش‌تری نسبت به مردان دارند؛ بنابراین، بعد معنایی اجتماعی و فرهنگی در شکل‌گیری بعد جنسیتی مؤثر است. در مقایسه تجربه مردان و زنان این پژوهش طلاق معنایی چندبعدی دارد که نمی‌توان آن را از فرد مطلقه و از جنسیت و از بستر فرهنگی اجتماعی او جدا کرد.

پژوهش‌های کیفی گذشته نیز در داخل و خارج کشور به اهمیت ابعاد جنسیتی و فرهنگی و اجتماعی پرداخته‌اند (Merghati -Khoei et all, 2013; mohammadpur, 2014; Sadeghi & Isari, 2012; Al hossaini, 2011; Enayat-zade, 2009; Abebe, 2015; Gómez-Díaz, 2011;

(Sharma, 2011). به‌عنوان نمونه پژوهش‌های پیشین شارما (Sharma, 2011) نشان داد که زنان متکی به دوستان و خانواده هستند که با استرس روان‌شناختی و نگرانی‌های مالی طلاق سازگار شوند و آبابه (Abebe, 2015) در یک مطالعه کیفی در مورد زنان اتیوپیایی به اهمیت ابعاد جنسیت و فرهنگی و اجتماعی بر تجربه طلاق پی برده‌اند؛ در ایران نیز مرقانی خوبی و همکاران (Merghati Khoei et all, 2013) در پژوهش کیفی خود در مورد تجربه طلاق به این نتیجه رسیدند که مقوله‌های زیادی در معناسازی طلاق نقش دارند که این مقوله‌ها شامل پیامد و تجارب درک شده، ادراک، باورهای جمعی و نمادسازی جنسیت است. این پژوهش می‌تواند تلویحات کاربردی چندی در مورد پدیده طلاق داشته باشد. نخست این‌که باید نگاهی چندبعدی و چندمعنایی به طلاق داشت و به تجربه زیسته فرد مطلقه اهمیت داد چراکه معناهای طلاق در افراد متفاوت است و علل، پیامدها و سازگاری آن‌ها متأثر از معانی آن‌ها از طلاق است؛ بنابراین، مهم است که به بررسی سازه‌های معنایی افراد مطلقه پرداخته شود. درنهایت، نگرستن به طلاق بدون توجه به ابعاد جنسیتی، فرهنگی و اجتماعی آن امکان‌پذیر نیست.

References

- 1- Abebe, Y, M. (2015). Lived Experiences of Divorced Women in Rural Ethiopia. A Special Focus in Hulet Ejju Enessie Woreda: Addis Zemen Kebele . International Journal of Political Science and Development. 3(6), 268-281.
- 2- Akhavan Tafti, M. (2003). Consequences of divorce in transition. Journal of Women's Studies. 3(1). 123-134. [Persian]
- 3- Al hossaini, F. (2011). Typology of attitudes toward divorce in divorced women. Master's theses, Allameh Tabatabai University of Tehran. [Persian]
- 4- Amato, P. R. (2014). The consequences of divorce for adults and children: An update. Društvena istraživanja-Časopis za opća društvena pitanja(1), 5-24.
- 5- Baum, N. (2007). "Separation guilt" in women who initiate divorce. Clinical Social Work Journal, 35(1), 47-55.
- 6- Birditt, K. S., Brown, E., Orbuch, T. L., & McIlvane, J. M. (2010). Marital conflict behaviors and implications for divorce over 16 years. Journal of Marriage and Family, 72(5), 1188-1204.
- 7- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. Qualitative research in psychology, 3(2), 77-101.
- 8- Chang, J. (2004). Self-reported reasons for divorce and correlates of psychological well-being among divorced Korean immigrant women. Journal of Divorce & Remarriage, 40(1-2), 111-128.
- 9- Clarke-Stewart, A., & Brentano, C. (2006). Divorce: Causes and consequences. translate by Sadeghi et all, 2010.Tehran: Paygame Danesh Publication.[Persian]
- 10- Creswell, J. W. (2013). Research design: Qualitative, quantitative, and mixed methods approaches: Sage publications.

- 11- Diamond, M. (2005). Sex and gender. *Nature: From nature to natures: contestation and reconstruction*, 3(1), 123.
- 12- Enayatzade, L. (2009). The study of women's experience of divorce in the Saqiz city: a phenomenological study. Master's theses, Tehran University. [Persian]
- 13- Fouladi A, & Shah Nemati Kavgani, N. (2015). An Investigation into the Causes of Addiction in Tabriz, East Azerbaijan Province. *Journal of Cultural Studies*. 6(2). 89-113. [Persian]
- 14- Gómez-Díaz, J. A. (2011). Fenomenología del divorcio(o la esencia de la separación) en mujeres. *Psicología & Sociedade*, 23(2), 391-397.
- 15- Guest, G., MacQueen, K., & Namey, E. (2012). Themes and codes. *Applied thematic analysis*, 49-79.
- 16- Hafarian, L., Aghael, A., Kajbaf, M. B., & Kamkar, M. (2009). The compare between divorced women's quality of life and undivorced women in Shiraz city and the study of Relationship between demographic variables of divorced women and their quality of life. *Knowledge & Research in Applied Psychology*. 41. 64-86. [Persian].
- 17- Haydari, H. (2003). Compare the level of depression in women and men since the divorce, not divorce a year later in the city of Varamin. Master's theses, Tarbiat Moallem University of Tehran. [Persian]
- 18- Kalantari, A. Ravshan Fekr, P. & Javaheri, J. (2011). Over three decades of research the causes of divorce in Iran. *Womens Strategic Studie*. 53(14). 130-162.
- 19- Karami, H. (2005). Divorce psychological disorders (anxiety and depression) and academic failure in girls and boys studen's. Master's theses, Gillan University. [Persian]
- 20- Lips, H. M. (2017). *Sex and gender: An introduction*: Waveland Press.
- 21- Mcknight, B.A. (2009). An exploratory study of the experience of individuals cohabitating through the process of divorce. A psychoclinical dissertation presented to the faculty of the California school of professional psychology.
- 22- Merghati -Khoei. E. S, Zarei. F, Taghdisi. M, H, Rajati, F, & Rahmani, A. (2013). Divorce from a divorcee woman's perspectives: A qualitative study. *Journal of qualitative Research in Health Sciences*. 2 (3) :234-247. [Persian]
- 23- Mohammad pur, A. (2014). A Phenomenological Study of Contexts, Consequences and Adaptations to Divorce among Divorced Women of Tehran City. *Journal of Counseling and Psychotherapy family*. 4(1). 136- 172. [Persian]
- 24- Moore, V. L., & Schwebel, A. I. (1994). Factors contributing to divorce: A study of race differences. *Journal of Divorce & Remarriage*, 20(1-2), 123-135.
- 25- Moustakas, C. (1994). *Phenomenological research methods*: Sage.
- 26- Sadeqghi, F, S, & Isari, M. (2012). Gender Analysis of Life after Divorce: a Qualitative Study. *Journal of Women in Development & Politics*, 10(3). 5-30.

- Sadradin Alashrafi, M, Khonakdar Taresi, M, Shamkhani, A, Khonakdar Taresi, 27- M, Shamkhani, A, & Yusefi Afrashte, M. (2012). Divorce pathology (causes) and ways to prevent it. *Journal of cultural engineering*. 73(7). 27-53. [Persian]
- 28- Sayf, S. (2004). Comparison of the effects of divorce on the divorced men and women in the US and Iranian. *Journal of Family Research*. 1(1). 82-104. [Persian]
- 29- Sharma, B. (2011). Mental and emotional impact of divorce on women: *Journal of the Indian academy of applied psychology*. vol. 37, No.1, 125-131.
- 30- Sokolowski, R. (2000). *Introduction to phenomenology*: Cambridge University Press.
- Sprenkle, D. H., & Piercy, F. P. (2005). *Research methods in family therapy*: Guilford Press.
- 31- Starks, H., & Brown Trinidad, S. (2007). Choose your method: A comparison of phenomenology, discourse analysis, and grounded theory. *Qualitative health research*, 17(10), 1372-1380.
- 32- Statistics Database of national organization for civil registration <https://www.sabteahval.ir/>
- 33- Swanson, L.B. (2004). *Phenomenology of divorce for young men*. Unpublished doctoral dissertation, University of Utah, Salt Lake City.
- 34- Thines, G. (2015). *Phenomenology and the science of behaviour: An historical and epistemological approach*.
- 35- Van Manen, M. (2016). *Researching lived experience: Human science for an action sensitive pedagogy*: Routledge.

